

## فصل ۳۹

ماه ژوئن، زمان نخستین اقدام عملی رابرت فیسک بود. او تصمیم گرفته بود تحقیقاتی مفصل و مستقل در مورد مرگ وینس فوستر که پرسشهای زیادی را در رسانه‌ها و به‌ویژه برای جمهوریخواهان در کنگره موجب شده بود، به عمل بیاورد. خوشحال بودم که فیسک به چنین امری پرداخته است. ماشین رسوایی می‌کوشید بر این ماجرا دامن بزند، ولی اقدام فیسک می‌توانست از این امر جلوگیری کند و به خانواده وینس فوستر آرامش ببخشد.

بعضی از اظهارنظرها و یافته‌ها مضحک بود، مگر آنهایی که واقعاً مربوط به آن واقعه اسفناک می‌شد. یکی از کسانی که به این آتش دامن می‌زد، دان برتون نماینده کنگره از ایندیانا بود. او در کوشش برای به اثبات رساندن اینکه وینس قادر به خودکشی نبوده است، به حیاط خانه‌شان رفت و گلوله‌ای به هندوانه‌ای شلیک کرد. کار خیلی ساده‌لوحانه‌ای بود. هرگز متوجه نشدم که برتون می‌خواست با این کار چه چیزی را به اثبات برساند.

فیسک با من و هیلاری مصاحبه کرد. جلسه‌ای که برگزار شد، بسیار حرفه‌ای و صریح بود. پس از آن جلسه، دیگر می‌دانستم که او می‌تواند به خوبی تحقیقات خود را به پایان برساند. روز ۳۰ ژوئن فیسک نتایج مقدماتی تحقیقات خود را در مورد مرگ وینس انتشار داد. از نظر او، مرگ

وینس چیزی جز خودکشی نبود و هیچ مدرکی در مورد ارتباط این مرگ با وایت واتر به دست نیامد.

از آن به بعد، فیسک بارها از طرف جمهوریخواهان محافظه کار و متحدان آنان در رسانه‌های جمعی مورد اهانت واقع شد. وال استریت جورنال، سایر مطبوعات را ترغیب می‌کرد که با نوشتن مقالاتی تند، بیشتر از همیشه به من و هیلاری حمله کنند. تعدادی از مفسران محافظه کار و حتی نمایندگان کنگره، خواستار استعفای فیسک شدند. سناتور لاک فیرکلاث از کارولینای شمالی سخنگوی ویژه آنها بود که یکی از شرکای فلوید براون در اتحادیه شهروندان - گروهی راستگرا که داستانهایی سرشار از دروغ و افترا در مورد من نقل می‌کرد - به شمار می‌رفت.

همان روز که فیسک گزارش خود را انتشار داد، من با امضای قانون مشورتی مستقل جدید، میخ دیگری بر تابوتم کوبیدم. این قانون به فیسک اجازه می‌داد به کار سابق خود بازگردد، در عین حال، "بخش ویژه" دادگاه استیاف می‌توانست او را برکنار و شخص دیگری را منصوب کند. طبق این قانون، قاضیان بخش ویژه از طرف رینکوئیست رییس قاضیان انتخاب می‌شدند. او پیش از آمدن به دیوان عالی کشور، از محافظه کاران افراطی جمهوریخواه به شمار می‌آمد.

من می‌خواستم فیسک بر سر کار سابق خود بازگردد، ولی مشاور جدید من در قوه مقننه، پت گریفین معتقد بود دموکراتها می‌ترسند مبادا وجاهت قانونی نداشته باشد. لوید کاتلر می‌گفت این امر زیاد نگران‌کننده نیست، زیرا فیسک فردی کاملاً مستقل است و کسی نمی‌تواند او را برکنار کند. او به هیلاری گفت اگر اتفاق ناگواری روی دهد، کلاهش را خواهد بلعید!

در اوایل ژوئیه، برای شرکت در اجلاس گروه هفت، به ناپل ایتالیا رفتم. سر راه، در ریگا - از شهرهای لتونی - توقف کردم تا به ملاقات رهبران ایالات بالتیک بروم و در مراسم بزرگداشت عقب‌نشینی نیروهای روسی از لتوانی و لتونی شرکت کنم و برای سرعت بخشیدن به این عقب‌نشینی و کمک به افسران روسی که می‌خواستند هرچه زودتر به کشورشان بازگردند، با آنها به مشورت پردازم. هنوز گروهی از سربازان روسی در استونی حضور داشتند و پرزیدنت لئارت مری، فیلمسازی که

همواره مخالف حضور نظامی روسیه در کشورش بود، می‌خواست هرچه زودتر از شر آنان خلاص شود. پس از پایان ملاقات، مراسم هیجان‌انگیزی در میدان آزادی ریگا برگزار شد و حدود چهل هزار نفر از مردم آن شهر در حالی که پرچمهایی را در دست تکان می‌دادند و از آمریکا به دلیل حمایت همه‌جانبه سپاسگزاری می‌کردند، به استقبال من آمدند.

محل توقف بعدی، ورشو بود. در آنجا به ملاقات پرزیدنت لخ والسا رفتم و بر عزم خود برای ورود لهستان به ناتو، تأکید کردم. والسا، قهرمان ملی و منتخب مردم لهستان برای ریاست جمهوری بود که کارگران کشتی سازی گدانسک را در حدود یک دهه پیش، علیه کمونیستها به شورش واداشته بود. او هنوز به روسیه اعتماد نمی‌کرد و خواستار حضور هرچه زودتر در ناتو بود. همچنین از آمریکا انتظار داشت سرمایه‌گذاری بیشتری در لهستان بکند. او می‌گفت لهستان به جنرال‌های (ژنرال‌های) زیادتر آمریکا نیاز دارد و از جمله جنرال موتورز و جنرال الکتریک!

لخ والسا آن شب ما را به صرف شام دعوت کرد. در مهمانی، رهبران همه گروه‌های سیاسی حضور داشتند. با شگفتی ناظر بحث طولانی و تند خانم والسا - مادر هشت فرزند -، با رییس قوه مقننه که سابقاً کشاورز سیب‌زمینی بود، شدم. خانم والسا مخالف کمونیستها بود در حالی که رییس قوه مقننه اظهار می‌داشت اوضاع کشاورزان در زمان حضور کمونیستها به مراتب بهتر بوده است. فکر می‌کردم هر لحظه ممکن است با یکدیگر به نزاع بپردازند. کوشیدم به رییس قوه مقننه تفهیم کنم که حتی در زمان حضور کمونیستها نیز، زمینهای کشاورزی در اختیار بخش خصوصی بوده و آنچه کمونیستها انجام می‌دادند، چیزی جز خرید مواد غذایی آنها و فروش به اوکراین و روسیه نبوده است. او این حرفها را پذیرفت، ولی گفت که در آن زمان فروشگاههای داشته و پول خوبی درمی‌آورده است. به او گفتم او هرگز به‌طور کامل تحت حمایت سیستم کمونیستی، همچون روسیه نبوده که زمینها به‌صورت جمعی اداره می‌شده است. آنگاه به بحث در مورد نحوه کارکرد روش آمریکایی پرداختم. کشاورز همچنان معترض باقی ماند و خانم والسا نیز به سختگیری خود ادامه داد. اگر دموکراسی به معنای مناظره آزاد باشد، این

امر به خوبی در لهستان جا افتاده است.

نخستین روز شرکت در نشست ناپل، به مسائل آسیا گذشت. کیم ایل سونگ روز پیش از آن، یعنی درست در روزی که گفتگوها با کره شمالی در ژنو آغاز شد، درگذشت. عضو دیگر گروه هفت که علاقه زیادی به این نشست نشان می‌داد، ژاپن بود. چندین دهه متوالی، بین ژاپن و کره شمالی، تنشهایی برقرار بود که به جنگ جهانی دوم مربوط می‌شد. اگر کره شمالی دارای تسلیحات هسته‌ای بود، می‌توانست فشار زیادی بر ژاپن بیاورد و از این سلاحها، به‌عنوان عاملی بازدارنده استفاده کند. نخست‌وزیر جدید ژاپن تومیچی مورایاما که تا آن موقع تنها نخست‌وزیر سوسیالیست در تاریخ آن کشور به حساب می‌آمد و به دلیل ائتلاف با حزب دموکراتیک لیبرال به قدرت رسیده بود، به من اطمینان داد که همبستگی در میان مردم کره شمالی، همچنان پایدار خواهد ماند. مذاکرات ژنو، به‌خاطر احترام به کیم ایل سونگ، یک ماه به تعویق افتاد. مهمترین تصمیمی که در ناپل گرفتیم، ارسال کمک به اوکراین و ترغیب روسیه به مشارکت سیاسی در جلسات آینده گروه بود. این امر موجب می‌شد یلتسین و رهبران جمهوریهای تازه‌استقلال‌یافته، گرایش بیشتری به غرب نشان دهند و نشستهای آتی ما را مهیج کنند. یلتسین همیشه موجب سرگرمی بود.

من و چلسی و هیلاری، ناپل را دوست داشتیم و پس از جلسه، روزی را برای دیدار از پمپیی که ایتالیاییها کوشش زیادی در بازسازی آن ناحیه و محو خاکسترهای آتشفشان سال ۷۹ میلادی، انجام داده بودند، در نظر گرفتیم.

سفر اروپایی ما به آلمان ختم شد. هلموت کهل ما را به دیدار زادگاه خود، لودیگشافن برد. پس از آن به پایگاه هوایی رامشتاین رفتم تا با سربازان آمریکایی مستقر در آنجا دیدار کنم. به دلیل پایان جنگ سرد، قرار بود بسیاری از آن افراد، به کشور بازگردند. همه سربازان، اعم از زن و مرد که در رامشتاین حاضر بودند، همچون همه سربازان نیروی دریایی در ناپل که به دیدار آنها رفتم، تنها یک شعار می‌دادند: خدمات درمانی! اغلب آنها دارای فرزند و تحت پوشش درمانی دولتی بودند، ولی می‌ترسیدند مبادا پس از بازگشت به خانه و بیرون آمدن از ارتش، از این

خدمات محروم بمانند.

برلین وضعیتی دگرگون داشت و به عنوان پایتخت آلمان واحد در نظر گرفته شده بود. من و هیلاری همراه با کهل و همسرش از دیوار این شهر بازدید کردیم. پرزیدنت کندی و پرزیدنت ریگان، سخنان خاطره‌انگیزی در آن امکان ایراد کرده بودند.

آلمانیها را ترغیب کردم که اروپا را به اتحاد دعوت کنند. اگر این کار به انجام می‌رسید، می‌توانستم به آنان اطمینان بدهم که: "آمریکا در کنار شماست... حالا و همیشه..."

پس از بازگشت به کشور، به خط‌مشی سیاست خارجی، ادامه دادم. فشار بیشتری که بر هایتی وارد آمد، موجب شد سیل قایقهای پر از مسافر، به ایالات متحده، سرازیر شود. شورای امنیت سازمان ملل در نظر داشت برای سرنگونی دیکتاتوری حاکم بر آن ناحیه به هجوم نظامی متوسل شود، امری که تنها راهکار به نظر می‌رسید.

روز ۲۲ ژوئیه، میزان کمک به پناهندگان رواندا را افزایش دادم. نیروهای نظامی ایالات متحده، پایگاهی را در اوگاندا تأسیس کردند تا از کمکهایی که به منطقه اعزام می‌شد، حفاظت کنند. در مدتی کمتر از یک هفته، بیشتر از ۱۳۰۰ تن غذا، دارو و سایر مواد لازم برای مردم ارسال کردیم و بیشتر از ۱۰۰۰۰۰۰ گالن آب شیرین و سالم به آنها تحویل دادیم. این کار، به ۴۰۰۰ نیروی نظامی و ۵۰۰ میلیون دلار پول داشت.

در ۲۵ ژوئیه، ملک حسین و نخست‌وزیر رابین به ایالات متحده آمدند تا موافقتنامه واشینگتن را به امضا برسانند. در این موافقتنامه، تعهد عدم محاصمه میان اردن و اسرائیل، ذکر شده بود. وارن کریستوفر تلاش زیادی برای انجام گفتگوهای محرمانه بین دو طرف انجام داده بود. روز بعد، رهبران دو کشور در جلسه‌ای در کنگره شرکت کردند و اظهار داشتند همه طرفهای درگیر، می‌توانند برای ایجاد صلح در خاورمیانه، تلاش کنند.

توافق اسرائیل اردن، کاملاً در تضاد با حملات تروریستی چندی پیش به ساختمان مرکز یهودیان در بوئنوس آیرس، پاناما و لندن بود که به نظر می‌رسید حزب‌الله در همه آنها دست داشته باشد. حزب‌الله از سوی ایران مسلح و حمایت می‌شد و از پشتیبانی سوریه نیز برای انجام عملیات

برضد اسراییل، از جنوب لبنان برخوردار بود. صلح در خاورمیانه بدون امضای توافقنامه میان اسراییل و سوریه امکان نداشت و فعالیتهای حزب الله، مانع بزرگی در این راه به حساب می آمد. به پرزیدنت اسد تلفن زدم، در مورد موافقتنامه اسراییل و اردن صحبت کردم و از او خواستم از این موافقتنامه حمایت کند. در عین حال اطمینان دادم که ایالات متحده هنوز معتقد به گفتگوهای دوجانبه با کشور او است، رابین درها را برای مذاکره با سوریه باز گذاشت و حتی اظهار داشت لازم نیست سوریه کمکهای خود را به حزب الله قطع کند، بلکه می تواند تا حدودی از میزان آن بکاهد. ملک حسین معتقد بود نه تنها سوریه، بلکه همه جهان عرب باید از اردن پیروی کنند و به صلح با اسراییل دست یابند.

یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردم و در آن گفتم که حسین و رابین باید فضای صلح را در سراسر جهان گسترش دهند.

بوریس یلتسین به من اطلاع داد با رییس جمهور استونی به توافق رسیده اند که همه سربازان روسی، تا روز ۳۱ اوت، آن کشور را ترک کنند. در ماه اوت، هوای واشینگتن به شدت گرم بود و اغلب نمایندگان کنگره، این شهر را ترک کرده بودند. در سال ۱۹۹۴، اغلب جلسات کنگره در این ماه برگزار شد و همه نمایندگان به رسیدگی به لوایح خدمات درمانی و کاهش جرم و جنایت پرداختند. هم مجلس سنا و هم مجلس نمایندگان، نسخه هایی از لایحه کاهش جرم و جنایت دریافت کرده بودند که به موجب آن، از ۱۰۰۰۰۰ نیروی اضافی برای عضویت در پلیس، ازدیاد جرایم مالی و معنوی برای تکرار جرم، و بودجه بیشتر هم برای امور زندانیان و هم برای ارائه برنامه های پیشگیری از جرم و جنایت در میان کودکان و نوجوانان، استفاده می شد.

هنگامی که کمیته ویژه ای برای رسیدگی به اختلافات موجود میان مجلس و سنا تشکیل شد، نمایندگان دموکرات، لایحه منع حمل و استفاده از سلاح را به دستور جلسات افزودند. و این لایحه به عنوان طرحی جداگانه به مجلس نمایندگان ارجاع و دو فوریت آن پذیرفته شد. این امر خشم مسؤولان مجمع سلاحهای ملی (NRA) را برانگیخت. NRA که به تازگی در مخالفت با طرح برادی شکست خورده بود، تصمیم گرفت به مقابله با طرح جدید پردازد و به آمریکاییان اجازه دهد، به حمل

سلاحهای شخصی، ادامه بدهند و قانون سابق که حمل سلاح را مجاز می دانست و تنها با یک هدف به تصویب رسیده بود که هرکس بتواند در کوتاهترین زمان ممکن طرف مقابل را به قتل برساند، همچنان پابرجا بماند.

کمیته تصمیم گرفت که لوایح منع حمل سلاح و کاهش جرم و جنایت را ادغام کند. در عین حال که از اکثریت کامل در پذیرش این لوایح در سنا برخوردار بودیم، ولی به دلیل حمایت بعضی از نمایندگان از NRA به شصت رأی لازم برای به تصویب رساندن آنها، دست نیافتیم. دموکراتهای حاضر در کمیته می دانستند به تصویب رساندن لایحه جرم و جنایت، به مراتب ساده تر از تصویب لایحه منع حمل سلاح است. مشکل این بود که نمایندگان دموکرات به منظور کاستن از موانع موجود در به تصویب رساندن لایحه دوم، مجبور شدند آن دو لایحه را ادغام کنند.

در ۱۱ اوت، مجلس نمایندگان در به تصویب رساندن لایحه تازه کاهش جرم و جنایت با نسبت ۲۲۵ به ۲۱۰، شکست خورد. ۵۴ عضو دموکرات به این لایحه رأی منفی و تنها ۱۱ جمهوریخواه، به آن رأی مثبت دادند. در میان نمایندگان دموکرات، تعداد زیادی لیبرال وجود داشتند که مخالف گنجانده شدن جریمه مرگ برای قاتلان بودند، ولی اغلب نمایندگانی که رأی منفی دادند، در واقع به حمایت از NRA پرداختند. جمهوریخواهان اظهار می کردند که قصد دادن رأی مثبت به این دو لایحه ادغام شده را داشتند، ولی به دلیل هزینه های هنگفتی که برای اجرای آنها لازم بود، رأی منفی دادند. به هر حال علیرغم برگزاری جلسات متعدد با نیروهای پلیس و مسئولان NRA، هیچ توافقی به دست نیامد.

سه روز بعد در مراسمی در رزگاردن، یکی از تجار جمهوریخواه به نام استیو اسپوساتو که همسرش چندی پیش توسط مردی که به دفتر او حمله کرد کشته شده بود، موجب شد تا همه نمایندگان توجه بیشتری به این موضوع بکنند. اسپوساتو که دخترش مگان را نیز همراه آورده بود، همه حاضران در گردهمایی ویژه رسیدگی به موضوع منع حمل سلاح را متأثر کرد.

در اواخر همان ماه، لایحه ادغام شده، دوباره به رأی گذاشته شد. این بار، برخلاف زمان رسیدگی به لایحه خدمات درمانی، نمایندگان با

خوشبینی به موضوع توجه کردند و ما پیروز شدیم. نتایج آراء، ۲۳۵ در برابر ۱۹۵ بود. بیست نماینده جمهوریخواه به آن رأی مثبت دادند. تعدادی از لیبرالهای دموکرات هم نظر خود را تغییر دادند. در سنا نیز این لایحه با نسبت ۶۱ به ۳۸ به تصویب رسید.

پیش از انجام رأی‌گیری در مجلس نمایندگان، تام فولی و دیک چپارد، رهبر اکثریت نزد من آمدند و توصیه کردند موضوع منع حمل سلاح را از لوایح ادغام شده حذف کنم. آنها می‌گفتند دموکراتها بر سر این لایحه دچار اختلاف نظر شده‌اند و این امر می‌تواند برای تصویب لوایح اقتصادی آینده، خطرناک باشد. همچنین معتقد بودند لایحه با این ترتیب به تصویب نخواهد رسید. جک بروکس، رییس کمیته قضایی مجلس از تکزاس نیز همین حرفها را می‌زد. بروکس در مدتی بیشتر از چهل سال در مجلس نمایندگان حضور داشت و یکی از سیاستمداران مورد علاقه من بود. او گروهی از اعضای NRA را گرد آورد و کوشید علیه لایحه منع حمل سلاح در نخستین باری که مطرح شد، رأی جمع کند. جک معتقد بود که اگر ما به این لایحه رأی مثبت بدهیم، NRA با برانگیختن بسیاری از دارندگان سلاح، همه دموکراتها را تهدید خواهد کرد.

با توجه به آنچه فولی، چپارد و بروکس گفته بودند، دچار مشکل شدم، ولی معتقدم بودم که اعضای گروه ما می‌توانند در بحث خصوصی با NRA به توافق برسند و بر آنها غلبه کنند. دلیل بامپرز و دیوید پرایور می‌دانستند چگونه باید با آرکانزاسیها به بحث و گفتگو پردازند. سناتور هاوِل هفلین از ایالت آلاباما که او را از بیست سال پیش می‌شناختم، توضیحات مفصل و جامعی در مورد دلیل حمایت خود از لایحه جلوگیری از جرم و جنایت ارائه داد و اظهار داشت که هرگز به لایحه منع حمل سلاح رأی مثبت نداده، بلکه تنها لایحه جلوگیری از جرم و جنایت را پذیرفته و چون این دو لایحه در یکدیگر ادغام شده‌اند، مجبور شده است از کل مفاد آن حمایت کند. هفلین همچنین شرح داد که در آن لایحه، تنها از حمل نوزده نوع سلاح گرم و سرد نام برده شده و او هرگز کسی را ندیده است که دارای چنین سلاحهایی باشد. از طرف دیگر در آن لایحه قید شده بود "همه سلاحهایی که با آن آشنا هستیم"، بنابراین حمل سلاحهای تازه، اشکالی ندارد.



نکته‌ای ظریف و قانع‌کننده بود، ولی همه نمی‌توانستند متن آن لایحه را همچون هاول هفلین تفسیر کنند. فلوری، چپارد و بروکس حق داشتند و من اشتباه می‌کردم. بهای ایجاد یک جامعه امن در آمریکا، احتمالاً سنگینتر از آن بود که مدافعان این نظریه می‌پنداشتند.

شاید فشاری که بر کنگره، کشور، و دولت وارد آوردم، بیشتر از حد لازم بود. در یک کنفرانس خبری در نوزدهم اوت، یکی از خبرنگاران، پرسشی بسیار حساسی را مطرح کرد:

- نمی‌دانم به این موضوع اندیشیده‌اید یا نه... شاید به عنوان رئیس‌جمهوری که با ۴۳ درصد آرا انتخاب شده، لازم باشد کارهای زیادی با سرعت بیشتر انجام دهید و از وظایفی که بر عهده دارید، تجاوز کنید...

با توجه به قوانین متعدد و حمایت اندکی که از سوی جمهوریخواهان به عمل می‌آمد، هرچند تا حدی که می‌توانستم، کوشیده بودم، ولی از مدت‌ها پیش از مطرح شدن این پرسش توسط آن خبرنگار، به آن می‌اندیشیدم و در جستجوی راهکاری مناسب بودم.

در همان حال که در به تصویب رساندن لایحه جلوگیری از جرم و جنایت به سوی پیروزی گام برمی‌داشتیم، در ارائه لایحه خدمات درمانی با شکست مواجه شدیم. در اوایل ماه اوت، جورج میچل، لایحه‌ای مصالحه‌آمیز برای افزایش میزان جمعیت تحت حمایت خدمات درمانی به ۱۰۰ درصد، به مجلس ارائه داد. روز بعد، پشتیبانی خود را از لایحه میچل اعلام کردم و در باره متن آن، با جمهوریخواهان به گفتگو پرداختم، ولی انگار این امر لزومی نداشت. دال تصمیم گرفته بود لوایح اصلاحی ارائه شده توسط مرا تحریم و برنامه‌های اصلاحی دولت را با شکست مواجه کند. در همان روز که لایحه جلوگیری از جرم و جنایت از تصویب گذشت، سنا دو هفته تنفس اعلام کرد و تصمیمی برای ادامه بحث درباره لایحه خدمات درمانی نگرفت. دال در کوششهای خود به منظور جلوگیری از تصویب لایحه جلوگیری از جرم و جنایت، شکست خورد، ولی در تصمیم برای حذف لایحه خدمات درمانی، به پیروزی رسید.

خبرهای مهم دیگر در ماه اوت، باز هم در مورد وایت‌واتر بود. قاضی رینکوئیست، قاضی دیوید سنتل را به سمت رییس بخش ویژه منصوب

کرد. سنتل محافظه کاری متعصب و تحت‌الحمایه سناتور جسی هلمز بود که بدعت‌گزاران چپ‌گرا را که معتقد بودند آمریکا باید کشوری کاملاً غیرمذهبی، مادی‌گرا، و پیرو سیاست انحصار در اقتصاد باشد، تقبیح می‌کرد. سه عضو دیگر این بخش نیز محافظه‌کار بودند و به این ترتیب، سنتل هر کاری می‌خواست، انجام می‌داد.

در پنجم ماه اوت، بخش تحت‌نظر سنتل، به رابرت فیسک حمله کرد و کنت استار را که قاضی موردنظر دولت و مشاور حقوقی کابینه جورج بوش بود، به جای او برگزید. استار برخلاف فیسک، تجربه وکالت نداشت و در عین حال بسیار محافظه‌کارتر از فیسک بود. قاضی سنتل برای توجیه عمل خود اظهار داشت به این دلیل استار را جایگزین فیسک کرد که لااقل استقلال ظاهری را حفظ کند، زیرا فیسک قادر به انجام دادن این کار، نبود و این استقلال، از واجبات به حساب می‌آمد.

این استدلال، کاملاً غیرمنطقی بود. فیسک از جمله جمهوریخواهانی به شمار می‌آمد که به توصیه جانث رینو به مقامی منصوب شد که خودش آن را دوست نداشت. در عوض قاضی سنتل کسی را به جای او منصوب کرد که به نظر می‌رسید بیشتر از فیسک مطیع باشد. استار آشکارا از دادخواهی پائولا جونز حمایت کرد، در تلویزیون سخنانی در این مورد ابراز داشت و حتی نامه‌ای محرمانه برای یکی از دوستانش در دادگاه، به نفع پائولا نوشت. پنج رئیس سابق کانون وکلای آمریکا، انتصاب استار را به دلیل رفتارها و حمایت‌های متعصبانه‌اش، مورد انتقاد قرار دادند. روزنامه نیویورک تایمز نیز پس از اینکه معلوم شد قاضی سنتل با سناتور فیرکلاث و جسی هلمز - دو تن از سرسخت‌ترین مخالفان و منتقدان فیسک - دو هفته پیش از انتصاب استار به جای فیسک، ناهار صرف کرده است، به تقبیح او پرداخت. البته آن سه نفر اظهار می‌داشتند که بر سر میز غذا، تنها در مورد مشکلات مربوط به ایالت خود، صحبت کرده‌اند.

اما استار به هیچ‌وجه قصد نداشت عقب‌نشینی کند. نظر منفی نسبت به من، دلیل اصلی انتصاب او به این مقام بود. با این ترتیب، تعریفی غریب از واژه استقلال می‌شنیدیم؛ او مجبور بود مستقل عمل کند! به هر حال از نظر سیاسی و قضایی، او مهمترین دشمن من به حساب می‌آمد.

انتصاب استار، امری بی‌سابقه بود. در گذشته، تلاشهایی به عمل

می آمد تا اطمینان حاصل شود قاضی نه تنها مستقل، بلکه منصف و محترم است. لئون یاوورسکی، قاضی ویژه واترگیت، یک دموکرات محافظه کار بود که از نیکسون برای انتخاب دوباره در سال ۱۹۷۲ حمایت می کرد. لارنس والش، قاضی ایران کنتر، جمهوریخواهی از اهالی اوکلاهما بود که از ریگان حمایت می کرد. هرگز نمی خواستم بررسی پرونده وایت واتر به قول دوگ ساسنیک، به نوعی بازی داخلی تبدیل شود، ولی آنها بازجویی از مرا تنها راه تبدیل این موضوع به بازی خارجی می دانستند. رابرت فیسک بسیار منصف بود و سرعت کافی در انجام مسئولیت خود داشت، بنابراین مجبور بود برود.

لوید کاتلر به قول خود عمل نکرد، ولی پس از انتصاب استار، ما را ترک کرد و به انتقاد از اعضای گروه پرداخت. آبنر میکوا را به جای او انتخاب کردم که نماینده سابق مجلس از ایالت ایلینویز بود و در میان قضات، احترام و محبوبیت داشت. متأسفم که لوید با چنان سابقه و محبوبیتی، پس از سالها متوجه شد کسانی که تصور می کرد می شناسد و می تواند به آنها اعتماد کند، نقش بازی می کنند.

دوباره به مزرعه مارتا رفتیم. من و هیلاری نیاز به استراحت داشتیم. ال گور نیز همین گونه بود. چند روز پیش، در یک مسابقه بسکتبال، دچار پارگی تاندون آشیل شده بود. صدمه ای دردآور بود و نیاز به درمانی طولانی داشت. ال می خواست قویتر از همیشه بازگردد و به همین دلیل، به مبارزه با اضافه وزن خود پرداخت. در همان حال و با چوب زیر بغل، به چهل ایالت و چهار کشور خارجی از جمله مصر سفر کرد و در قاهره نیز در کنفرانس کنترل جمعیت حضور یافت.

در اواسط سپتامبر، ۴۷ میلیون دلار پس انداز کردیم و این مبلغ برای سرمایه گذاری در تصویب لایحه کاهش جرم و جنایت، کافی به نظر می رسید. در انجام این کار از کمکهای بسیار ال گور - که هنوز از عصا استفاده می کرد - بهره بردیم.

هفته ای که در مزرعه گذرانندیم، به دلایل متفاوت، جالب بود. ورنون جوردن، با وارن بافت و بیل گیتس - دو تن از ثروتمندترین مردان آمریکا - به بازی گلف پرداخت. من هر دو آنها را دوست داشتم و به ویژه هنگامی که متوجه شدم بافت، هوادار متعصب حزب دموکرات است و به حقوق

مدنی، حق انتخاب زنان و برنامه‌های مالیاتی منصفانه اعتقاد دارد، تحت تأثیر قرار گرفتم.

خاطره‌انگیزترین شب برای من، در هنگام صرف شام همراه با بیل و رز در خانه آنها بود. مهمانان محترمی از جمله نویسنده برجسته مکزیکی، کارلوس فونتنس و قهرمان نویسندگان مورد علاقه من، گابریل گارسیا مارکز در آن ضیافت حضور داشتند. گارسیا مارکز، یکی از دوستان فیدل کاسترو بود. رییس‌جمهور کوبا در آن هنگام می‌کوشید، مقدار زیادی از مشکلات خود را به کشور ما منتقل کند و موجب مهاجرت تعداد زیادی از مردم کوبا شده بود که در سال ۱۹۸۰ در دسرهای بسیاری برایم ایجاد کردند. هزاران کوبایی در اقدامی خطرناک برای خودشان، در قایق‌های کوچک سوار شدند و به سفری نود مایلی اقدام کردند تا خود را به فلوریدا برسانند.

گارسیا مارکز با توقیف قایق‌ها توسط آمریکا در بندر مخالف بود و می‌خواست در این باره با من حرف بزند. به او گفتم، توقیف قایق‌ها را تأیید نمی‌کنم، ولی از لایحه ایجاد دموکراسی در کوبا که به رییس‌جمهور آمریکا اجازه می‌دهد در صورت برقراری دموکراسی و آزادی در آن کشور، به ایجاد روابط سازنده با کوبا اقدام کند، پشتیبانی می‌کنم. همچنین از او خواستم به کاسترو بگوید که اگر هجوم کوباییها به ایالات متحده ادامه یابد، پاسخی شدیدتر از آنچه پرزیدنت کارتر در سال ۱۹۸۰ به او داده بود، دریافت خواهد کرد و افزودم:

- کاسترو یک‌بار موجب شکست من در انتخابات شده، اجازه نمی‌دهم شکست دوم هم اتفاق بیفتد.

همین پیام را توسط پرزیدنت سالیانس رییس‌جمهور مکزیکی نیز که روابط خوبی با کاسترو داشت، برای رییس‌جمهور کوبا فرستادم. مدت کوتاهی پس از آن، دولت‌های ایالات متحده و کوبا توافقنامه‌ای را امضا کردند که طبق آن کاسترو متعهد می‌شد از مهاجرت مردم کشورش جلوگیری کند و در عوض ما هم قول دادیم با استفاده از فرآیندهای قانونی و معمول، هر سال به بیشتر از بیست‌هزار کوبایی، پناهندگی بدهیم. کاسترو صادقانه به مسؤلیت خود عمل کرد و به سخنان من توجه نشان داد. مدتی بعد، گارسیا مارکز به شوخی می‌گفت او تنها مردی است

که با فیدل کاسترو و بیل کلینتون روابط دوستانه دارد. پس از پایان مذاکره در مورد کوبا، گارسیا مارکز به تحسین از چلوسی پرداخت. دخترم، دو کتاب از آثار او را خوانده بود. مارکز به من گفت باور کردن اینکه دختری چهارده ساله بتواند مفاهیم آثار او را درک کند، مشکل است و به همین دلیل، به گفتگو درباره کتاب صد سال تنهایی با چلوسی پرداخت و چنان تحت تأثیر قرار گرفت که مدتی بعد، مجموعه آثارش را برای دخترم فرستاد.

تنها کاری که در آن تعطیلات انجام دادم، رسیدگی به امور مربوط به ایرلند بود. روادیدی برای جو گاهیل که مردی هفتاد و شش ساله و قهرمان محبوب کشورش بود، فرستادم. گاهیل در سال ۱۹۷۳، به دلیل ارسال سلاح به ایرلند، محکوم شده بود و در ایجاد خشونت‌های مداوم، دست داشت. من برای او روادید فرستادم، زیرا تصمیم گرفته بود در میان حامیان آمریکایی IRA، آشتی برقرار و دستور آتش‌بس میان طرفین متخاصم را صادر کند. گاهیل روز ۳۰ ماه اوت وارد آمریکا شد و روز بعد، IRA آتش‌بس کامل و قطع خشونت را اعلام کرد و با این اقدام، راه را برای حضور شین فن در مذاکرات صلح، گشود. این رویداد، پیروزی بزرگی برای گری آدامز و دولت ایرلند به حساب می‌آمد.

پس از بازگشت از تعطیلات، مدت سه روز در بلرهاوس اقامت کردیم، زیرا دستگاه‌های تهویه کاخ سفید، نیاز به تعمیر داشت. ترمیم سنگهای نمای خارجی کاخ، از زمان ریاست جمهوری ریگان شروع شده بود و همچنان ادامه داشت. در دوره نخست ریاست جمهوری من، بخشی از ساختمان کاخ سفید که در معرض دید قرار داشت، با داریستهای فلزی پوشانده شده بود.

خانواده من همیشه از اقامت در بلرهاوس لذت می‌بردند و این بار نیز مستثنی نبود. با این وجود برای قدم زدن در خیابانهای اطراف کاخ سفید، دلتنگی می‌کردیم.

روز ۱۲ سپتامبر مردی مست که از زندگی سیر شده بود، سوار بر هواپیمایی شد و به سوی واشینگتن و کاخ سفید پرواز کرد. او قصد داشت برای خودکشی، هواپیما را به ساختمان کاخ بکوبد و یا در محوطه چمن میدان فرود بیاید، یعنی همان کاری که یک خلبان جوان آمریکایی، چند

سال پیش در میدان سرخ مسکو انجام داده بود. متأسفانه او موفق به حفظ تعادل هواپیمای سسنای کوچک خود نشد، روی درخت بزرگ مگنولیا در بخش غربی دروازه ورودی فرود آمد و سپس به پایه سنگی ساختمان کاخ سفید خورد. خلبان، بلافاصله کشته شد. چند سال بعد، مرد دیگری از مسافتی نسبتاً دور، کاخ سفید را هدف قرار داد و به طرف آن تیراندازی کرد، ولی بلافاصله توسط افسران گارد ویژه خدمات محرمانه، دستگیر شد. کاخ سفید، به هدفی مناسب برای ماجراجویان تبدیل شده بود.

در ماه سپتامبر، بحران در هائیتی، به اوج رسید. ژنرال سدراس و آدمکشان او بر میزان جنایتها در حکومت وحشت آفرین خود افزودند؛ کودکان بی گناه را اعدام می کردند، دختران جوان را مورد تجاوز قرار می دادند، کشیشان را به قتل می رساندند، مردم را مثله می کردند و بخشهای بریده شده اندام آنها را در معرض تماشای عموم می گذاشتند و آنها را می ترساندند، و بر گونه مادران در حضور فرزندانشان سیلی می زدند. در همان هنگام من روی برنامه ای برای ارائه راه حلی صلح آمیز کار می کردم که از دو سال پیش طرح آن را ریخته، ولی به نتیجه نرسیده و خسته شده بودم. در حدود یک سال پیش از آن، سدراس قراردادی را به امضا رسانده و موافقت کرده بود از قدرت کناره گیری کند، ولی هنگامی که موعد اجرای تعهد فرا رسید، از این کار امتناع کرد.

به این نتیجه رسیده بودیم که باید با استفاده از زور، او را بیرون انداخت، ولی افکار عمومی و فضای کنگره آمریکا، مخالف این امر بود. هرچند سناتور تام هارکین و سناتور کریس داد، از من حمایت می کردند، ولی جمهوریخواهان کاملاً مخالف بودند و اغلب دموکراتها، از جمله جورج میچل نیز موافق این کار نبودند. در عین حال اعلام کرده بودم که در صورت احساس نیاز، بدون توجه به افکار عمومی و یا گرفتن مجوز از کنگره، به این بحران خاتمه خواهم داد. حتی در میان اعضای کابینه نیز اختلاف نظر پدید آمده بود. ال گور، وارن کریستوفر، بیل گری، تونی لیک، و سندی برگر، موافق دخالت ما بودند. بیل پری و اعضای پنتاگون، مخالف این کار بودند، ولی روی برنامه ای که برای حمله به هائیتی طراحی شده بود، با دقت کار می کردند.

معتقد بودم زمان عمل فرا رسیده است. بسیاری از مردم بی گناه در

همسایگی ما قتل عام می‌شدند و ما هنوز امیدوارانه، به آینده می‌اندیشیدیم و وقت خود را برای نحوه پذیرش پناهجویان هایتی، هدر می‌دادیم. سازمان ملل نیز در اقدام بر خلع ید سدراس، اصرار داشت.

روز ۱۶ سپتامبر، در آخرین تلاشها برای اجتناب از حمله به هایتی، پرزیدنت کارتر، کالین پاول و سام نان را به آن کشور فرستادم تا ژنرال سدراس و حامیان او را به پذیرش بازگشت آریستید و خروج سدراس از کشور ترغیب کنند. هرچند پرزیدنت کارتر روابط دوستانه‌ای با ژنرال سدراس برقرار کرده و از برقراری دموکراسی توسط آریستید ناامید شده بود، ولی این مسئولیت را پذیرفت. نان، مخالف بازگشت آریستید پیش از برگزاری انتخابات مجلس بود، زیرا امیدی نداشت که آریستید حقوق اقلیتها را، بدون حضور نمایندگان آنها در مجلس، رعایت کند. پاول نیز معتقد بود تنها نیروهای نظامی و انتظامی می‌توانند بر هایتی حکومت کنند و این نیروها نیز حاضر به همکاری با آریستید نیستند.

آن‌گونه که رویدادهای بعدی نشان داد، تا حد زیادی حق با آنها بود. هایتی از نظر اقتصادی و سیاسی، دارای بخشهای متعددی بود و مردم هرگز دموکراسی را تجربه نکرده بودند. آنها طبقه متوسط نداشتند و ظرفیت پذیرش ساکنان آن برای تبدیل شدن به جامعه‌ای پیشرفته، اندک بود. حتی اگر آریستید به آنجا باز می‌گشت، موفق به انجام دادن کاری نمی‌شد. با این حال، او در انتخابات با اختلاف زیادی به پیروزی رسیده بود و از سوی دیگر نیز سدراس و سربازانش مردم بیگناه را قتل عام می‌کردند. لازم بود لاقلاً از این کار جلوگیری کنیم.

علیرغم مخالفت سه نماینده اعزامی به هایتی با نظرات من، آنها به تلاش برای یافتن راه حلی صلح‌آمیز ادامه دادند، زیرا می‌دانستند دخالت نظامی ایالات متحده، کار را سخت‌تر خواهد کرد، نان با اعضای مجلس هایتی به مذاکره پرداخت؛ پاول به رهبران نظامی این کشور توضیح داد که در صورت حمله آمریکا اوضاع چگونه خواهد بود؛ و کارتر نیز به ملاقات سدراس رفت.

روز بعد به ساختمان پنتاگون رفتم تا طرح حمله را با ژنرال شالیکاشویلی و رؤسای کمیته‌های فرعی مورد بررسی قرار دهم. در آن جلسه، دریادار پاول دیوید میلر، فرمانده نیروی دریایی و سرلشکر هیو

شلتون، فرمانده پایگاه هوایی هجدهم که قرار بود سربازان را به خشکی برساند، نیز از طریق وسایل صوتی و تصویری، با ما در ارتباط بودند. طرح حمله، نیاز به همکاری و وحدت فرماندهی در همه شاخه‌های نظامی داشت. دو شناور به سوی آبهای هاییتی در حرکت بودند. یکی از آنها، نیروهای ویژه را حمل می‌کرد و دیگری نیروهای بخش دهم عملیات کوهستانی را می‌برد. نیروی دریایی وظیفه داشت کپ هاییتین، دومین شهر بزرگ هاییتی را به تصرف درآورد. هواپیماها، چتربازان گردان هشتاد و دوم پایگاه هوایی را از کارولینای شمالی به سوی هاییتی می‌بردند و آنها را بر فراز جزیره، دور از دسترس نیروهای دشمن پیاده می‌کردند. گشتیهای نیروی دریایی از چند هفته پیش به منطقه اعزام شده بودند تا گزارشهایی را در مورد وضعیت جبهه، ارسال کنند. آنها همان روز صبح به حملات آزمایشی اقدام کرده، از آب بیرون آمده و به داخل جزیره رفته بودند، بدون اینکه با مقاومتی مواجه شوند. سربازان و تجهیزات آنها با اجرای عملیاتی تحت نام «رورو» که مخفف «به داخل برو، بیرون بیا» بود، به سواحل هاییتی نفوذ کرده بودند. خودروهای بسیاری برای سفر به درون هاییتی در ساحل پیاده می‌شدند تا پس از دستیابی به اهداف، سربازان را بیرون بیاورند. قرار بود پس از پایان اشغال، بلافاصله عملیات تخلیه آغاز شود. در آن حمله، غیر از حضور نیروهای آمریکایی، از حمایت بیست و پنج کشور دیگر که به نیروهای ائتلافی سازمان ملل پیوسته بودند، برخوردار بودیم.

مدت زیادی به لحظه پایان مهلت مقرر نمانده بود که پرزیدنت کارتر با من تماس گرفت و فرصت بیشتری برای ادامه مذاکره با سدراس و متقاعد کردن او به خروج از کشور خواست. ظاهراً کارتر قصد داشت از دخالت نظامی جلوگیری کند. فرصت به او داده شد. هاییتی فاقد ارتش منظم و قدرت دفاعی مناسب بود، حمله به آن منطقه، می‌توانست به آسانی و در مدتی کوتاه، صورت پذیرد. موافقت کردم که به کارتر و سدراس، سه ساعت فرصت بدهم، در عین حال تذکر دادم که توافق آنها نباید شامل چیزی غیر از تحویل فوری کشور به آریستید باشد. نمی‌خواستم به سدراس فرصت بیشتری برای قتل کودکان، تجاوز به دختران جوان و سیلی زدن به گوش زنان بدهم. تا آن لحظه، ۲۰۰ میلیون دلار برای



حمایت از ساکنان هاییتی که کشورشان را ترک کرده بودند، هزینه کرده بودیم. می خواستم به آنها فرصتی بدهم تا بتوانند به میهن بازگردند.

پیش از پایان مهلت سه ساعته، جمعیتی خشمگین در پورتو پرنس در خارج از ساختمانی که فرستادگان آمریکایی در حال گفتگو بودند، گرد آمده بود. هرگاه با کارتر حرف می زدم، سدراس پیشنهاد تازه‌ای ارائه می داد. این ترفندها را به کار می برد تا زمان بازگشت آریستید را به تأخیر بیندازد. همه پیشنهادات او را رد کردم. با توجه به خطرات قابل پیش بینی و پایان مهلت، کارتر، پاول و نان، همچنان می کوشیدند سدراس را به خروج از کشور وادار سازند. کارتر مهلت بیشتری درخواست کرد. با اکراه با این مهلت تا ساعت پنج بعدازظهر، موافقت کردم. قرار بود هواپیماها و چتربازان پس از تاریک شدن هوا به آنجا وارد شوند. ساعت شش، هوا تاریک می شد. اگر سه فرستاده آمریکایی در آن ساعت همچنان به مذاکرات ادامه می دادند، بدون تردید، با خطر مواجه می شدند.

در ساعت ۵/۳۰ بعدازظهر، آنها همچنان در حال گفتگو بودند و خطر تهدیدشان می کرد. سدراس می دانست که عملیات، تقریباً آغاز شده است. او دیده بانانی را برای زیر نظر گرفتن افق کارولینای شمالی، در مناطقی از ساحل مستقر کرده بود و هنگامی که شصت و یک هواپیمای ما، چتربازان را به آسمان بردند، متوجه آغاز حمله شده بود. با پرزیدنت کارتر تماس گرفتم و از او، پاول و نان خواستم هرچه زودتر، هاییتی را ترک کنند. هر سه به عنوان آخرین راهکار، به پرزیدنت امیل یوناسنت، رهبر سابق هشتاد و یک ساله متوسل شدند که به آنها قول داد به جای جنگ، صلح را برقرار کند. هنگامی که همه اعضای کابینه، غیر از یک نفر با سخنان امیل موافقت کردند، سدراس نیز شرایط را پذیرفت و یک ساعت پیش از اینکه فضای پورتو پرنس پر از چتربازان آمریکایی شود، تسلیم شد. بلافاصله به هواپیماها، دستور بازگشت به کشور را دادم.

روز بعد، ژنرال شلتون نخستین نیروهای پانزده هزار نفری چندملیتی را بدون اینکه گلوله‌ای به سویشان شلیک شود، به داخل هاییتی برد. شلتون اندامی درشت داشت. قد او شش پا و پنج اینچ بود و با لهجه‌ای کاملاً جنوبی حرف می زد. هرچند دو سال از من مستر بود، ولی همچنان در تمرینات، همراه با سربازانش با چتر از هواپیما به پایین می پرید. چنان

ظاهر قدرتمندی داشت که انگار به تنهایی می‌توانست سدراس را از کار برکنار کند. چندی پیش با ژنرال شلتون ملاقات کردم. این ملاقات، پس از سقوط هواپیمایی در پایگاه هوایی پاپ بود که منجر به کشته شدن چندین خدمه آن شد. روی دیوار دفتر شلتون، تصویر دو ژنرال بزرگ جنگهای داخلی به چشم می‌خورد: ژنرال رابرت.ای.لی و ژنرال استونوال جکسون، هنگامی که از صفحه تلویزیون، صحنه ورود شلتون را به سواحل هایتی دیدم، به یکی از کارکنانم گفتم: «آمریکا مدت زیادی در انتظار ماند تا شخصی به منظور بزرگداشت استونوال جکسون، رهایی بخش هایتی باشد.»

سدراس قول همکاری به شلتون داد و تعهد کرد پانزدهم اکتبر، به محض اینکه قطعنامه عفو سازمان ملل متحد صادر شود، از قدرت کناره‌گیری کند. هرچند کوشیدم پرزیدنت کارتر، کالین پاول و سام نان را ترغیب به خروج سریع از هایتی کنم، ولی آنها با شجاعت در آنجا ماندند و در آن شرایط بحرانی، مأموریت خود را به خوبی انجام دادند. روش معقولانه آنها، موجب شد که یکی از بحرانهای حاد بین‌المللی، بدون خونریزی، فروکش کند. دیگر نوبت آریستید رسیده بود که به خشونت و خونریزی پاسخ منفی و به صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز پاسخ مثبت بدهد. در بسیاری از رویدادهای مشابه، ثابت شد که همواره حرف زدن، کاری راحت‌تر و مؤثرتر از عمل کردن است.

به دلیل اینکه اعاده دموکراسی در هایتی بدون حادثه‌ای انجام شد، دیگر بهانه‌ای برای مخالفان وجود نداشت و ما در شرایطی عالی، مبارزات انتخاباتی را آغاز کردیم. از لحاظ اقتصادی، ۲۵۰۰۰۰ شغل ایجاد شد و میزان بیکاری از ۷ درصد به کمتر از ۶ درصد رسید. از میزان کسر بودجه، کاسته شد. لایحه مهمی را در مورد پیشگیری از جرم و جنایت به تصویب رساندیم و لایحه دیگری را نیز با موفقیت از تصویب گذراندیم که شامل اصلاحات آموزشی، خدمات دولتی، تجارت و خانواده بود. به روابط خارجی با کشورهای اروپایی، روسیه، چین، ژاپن، کشورهای خاورمیانه، ایرلند شمالی، بوسنی و هایتی، تحکیم بخشیدیم.

علیرغم دارا بودن پرونده‌ای مثبت و مناسب، به دلایل گوناگون، در شش هفته آخر انتخابات، دچار مشکلاتی شدیم. بسیاری از مردم هنوز پیامدهای اصلاحات اقتصادی را مشاهده و درک نکرده بودند. کسی باور نمی‌کرد که از میزان کسر بودجه کاسته شده باشد. عده زیادی هنوز از پیروزیهای به دست آمده در تصویب لوایح بی‌خبر بودند و نمی‌دانستند یا برایشان مهم نبود که چه پیشرفتهایی در سیاستهای خارجی ما صورت گرفته است. جمهوریخواهان و رسانه‌ها و متحدانشان پیوسته به نحوی مؤثر به من حمله می‌کردند و مرا در نظر مردم فردی جلوه می‌دادند که می‌خواهم خانه‌ها و تفنگهایشان را بگیرم. رسانه‌های همگانی نیز همواره اخبار و رویدادهای منفی را به گونه‌ای گسترده، پوشش می‌دادند.

مرکز امور رسانه‌ها گزارشی را منتشر کرد که نشان می‌داد در شش ماه نخست ریاست جمهوری من، به طور متوسط هر شب پنج مقاله و خبر انتقادآمیز در مطبوعات و سایر رسانه‌های گروهی به چاپ می‌رسید و پخش می‌شد. این میزان، بسیار بیشتر از حدی بود که در دو سال نخست ریاست جمهوری بوش اول، انتشار یافت. رابرت لیچتن مدیر مرکز امور رسانه‌ها معتقد بود که من در دوره بعدی به ریاست جمهوری انتخاب می‌شوم، زیرا همه مردم خود را ملزم به انتقاد از رئیس‌جمهور می‌دانند. ولی گفته جیکوب وایزبرگ، بیشتر به واقعیت نزدیک بود:

«بیل کلینتون در مقایسه با سایر رؤسای جمهور، بیشتر به تعهدات خود عمل کرد و در کارهایش صداقت نشان داد، ولی رأی‌دهندگان به او اعتماد نداشتند، زیرا رسانه‌های گروهی پیوسته به آنان القاء می‌کردند که او قابل اعتماد نیست.»

جاناتان آلتز در نیوزویک نوشت:

«بیل کلینتون در مدتی کمتر از دو سال، بیشتر از مجموع دوران ریاست جمهوری جان اف کندی، جرال د فورد، جیمی کارتر و جورج بوش، به اهداف خود در پیشرفتهای داخلی، نایل شد. هرچند ریچارد نیکسون و رونالد ریگان همواره از حمایت کنگره برخوردار بودند، ولی بیل کلینتون

از زمان لیندن جانسون به بعد، موفق شد بیشتر از همه رؤسای جمهور، لوایح ارائه شده از طرف خود به مجلس را به تصویب برساند. با توجه به پیشرفتهای محسوس داخلی، نتیجه می‌گیریم که او بسیار خوب عمل کرده است...

شاید حق با آلترا باشد، ولی باز هم بسیاری از امور از چشم مردم مخفی ماند.

## فصل ۴۰

هرچه ماه سپتامبر به پایان نزدیک می‌شد، رویدادهای ناگوارتری شکل می‌گرفت. باب سلیگ، رییس اتحادیه بیسبال اعلام کرد که راهکاری برای خاتمه دادن به اعتصاب بازیکنان نیافته و بنابراین تصمیم به تعطیل کردن دنباله مسابقات فصل و مسابقات جهانی گرفته است. این امر، پس از سال ۱۹۰۴ بی سابقه بود. بروس لیندسی که موفق شده بود به اعتصاب سراسری خطوط هوایی پایان بخشد، در این زمینه وارد عمل شد. حتی من هم نمایندگان بازیکنان و صاحبان باشگاه‌ها را به کاخ سفید دعوت کردم، ولی هیچکس موفق به شکستن اعتصاب نشد. اگر مسابقات ملی ما تعطیل می‌شد، جریان امور به خوبی پیش نمی‌رفت.

روز ۲۶ سپتامبر، جورج میچل رسماً در به تصویب رساندن لایحه اصلاح خدمات درمانی، شکست خورد. سناتور چافی به همکاری با او ادامه داد، ولی نتوانست نظر جمهوریخواهان را برای رأی دادن به این لایحه در برابر موضع سرسختانه سناتور دال، جلب کند. سیصد میلیون دلاری که سازمان بیمه خدمات درمانی و سایر لایبهای متحد هزینه کردند تا از به اجرا درآمدن برنامه اصلاح خدمات درمانی جلوگیری کنند، نتیجه داده بود. در یکی از سخنرانیهایم، قول دادم که سال آینده، باز هم در این مورد اقدام کنم.

ماه‌های متوالی بود که پذیرفته بودم شکست خورده‌ایم. احساس

ناامیدی می‌کردم و از اینکه هیلاری و ایرا به این شکست اهمیت زیادی نمی‌دهند، ناراحت بودم. در عین حال می‌دانستم که هیلاری و ایرا هم تلاش خود را برای موفقیت در تصویب لوایح ارائه شده، کرده‌اند و عدم موفقیت در این موارد تقصیر آنان نیست، زیرا سناتور دال تصمیم گرفته است با همه لوایحی که دموکراتها به مجلس می‌آورند، مخالفت کند. کوشیدم به هیلاری روحیه بدهم. به او گفتم در زندگی کارهای بسیار مهمی وجود دارد که نباید به دلیل مواجه شدن با شکست در یک مورد، همه آنها را به فراموشی سپرد. ما باید با همه توان بکوشیم برای چهل میلیون آمریکایی که دچار مشکلات بهداشتی هستند، بیمه خدمات درمانی برقرار کنیم.

علیرغم شکست ما، کارهایی که هیلاری، ایرا مگزینز و سایر کارکنان ما انجام دادند، بیهوده و بی‌حاصل نبود. در سالهایی که در پیش داشتیم، بسیاری از پیشنهادات ما به تصویب می‌رسیدند و به اجرا درمی‌آمدند. سناتور کندی و سناتور جمهوریخواه آرکانزاس نانسی کاسباوم، لایحه‌ای به تصویب رساندند که طبق آن کارگرانی که شغل خود را عوض کنند، مزایای استفاده از بیمه را از دست نخواهند داد. در سال ۱۹۹۷ تصمیم گرفتیم لایحه مربوط به طرح بیمه خدمات درمانی کودکان (CHIP) را به تصویب برسانیم تا میلیونها کودک تحت پوشش گسترده خدمات درمانی قرار گیرند. CHIP کمک زیادی به کاهش تعداد آمریکاییان بدون پوشش بیمه درمانی طی دوازده سال می‌کرد.

پیروزیهای دیگری نیز در زمینه خدمات بهداشتی به دست آوردیم، از جمله: تصویب لایحه‌ای که به زنان اجازه می‌داد پس از وضع حمل، بیشتر از بیست و چهار ساعت در بیمارستان بمانند؛ پوشش گسترده‌تر آزمایشهای مربوط به سرطانهای سینه و پروستات؛ برنامه‌های ویژه حفاظت از خود برای مبتلایان به بیماری قند که مهمترین پدیده پس از کشف انسولین بود و از سوی انجمن بیماران قندی آمریکا ارائه می‌شد؛ افزایش چشمگیر تحقیقات زیست‌درمانی و رسیدگی به بیماران مبتلا به ایدز و هیپاتیت در خانه و خارج از آن؛ ایمن‌سازی بیشتر از نود درصد کودکان برای نخستین بار؛ و اعطای حق انتخاب پزشک، بیمارستان و نوع درمان برای هشتاد و پنج میلیون آمریکایی تحت پوشش طرحهای ویژه

فدرال. البته همه آنها قرار بود در آینده انجام شوند، در مورد طرحهای فوری و کوتاه مدت نیز به پیروزیهای دست یافتیم که موجب می شد مردم برای شرکت در انتخابات، علاقه بیشتری نشان دهند.

اواخر آن ماه، نیوت جینگریچ، بیشتر از سیصد نامزد و طرفدار حزب جمهوریخواه را در پله‌های کاپیتول گرد آورد تا طومار «قرارداد با آمریکا» را امضا کنند. ماده‌های این طومار یا قرارداد، مدت زیادی تحت بررسی و ویرایش قرار داشت. نیوت این ماده‌ها را در کنار هم قرار داده بود تا نشان دهد که جمهوریخواهان، منفی‌باف نیستند. جنبه‌های مثبت زیادی در این طومار به چشم می خورد. این قرارداد، برای بسیاری از سیاستمداران تازگی داشت. از نظر سنتی، انتخابات میاندوره‌ای، نبرد برای دستیابی به کرسی بیشتر در مجلس به حساب می آمد. شرایط ملی و میزان محبوبیت رئیس جمهور، می توانست در چنین موقعیتهایی، مورد آزمایش قرار گیرد و انگیزه‌ای برای شرکت‌کنندگان در انتخابات باشد. جینگریچ معتقد بود که امضای این قرارداد می تواند جمهوریخواهان را دارای اکثریت آرای مردم کند و می گفت در صورتی که جمهوریخواهان به ماده‌های موجود در متن قرارداد عمل نکنند، مردم آنها را طرد خواهند کرد.

در این طومار، ماده‌های مهمی به چشم می خورد، از جمله: ایجاد اصلاحات و ترازبندی در بودجه قانونی و حذف ماده مربوط به وتو که به رئیس جمهور اختیار می دهد اقلام دلخواهی از لوایح خاص و یا کل لایحه را وتو کند؛ در نظر گرفتن مجازاتهای سنگینتر و بیشتر برای محکومان جنایی و لغو لایحه کاهش جرم و جنایت (که از طرف من به مجلس ارائه شد و به تصویب رسید)؛ ایجاد اصلاحات رفاهی و پرداخت وام با محدودیت دوساله برای دریافت‌کنندگانی که از نظر جسمانی سالم هستند؛ تخصیص اعتبار ۵۰۰ دلاری برای مالیات کودکان و تخصیص اعتبار ۵۰۰ دلاری دیگری برای مراقبت از والدین یا اجداد و نیز اجرای طرحهای حمایتی جدیدتر برای کودکان؛ لغو لایحه اخذ مالیات برای کسانی که درآمد بیشتری دارند و در برنامه بودجه ۱۹۹۳ گنجانده شده است؛ کاهش ۵۰ درصدی در اخذ مالیات؛ پایان دادن به قیومت‌های فدرالی از طرف دولتمردان ایالتی و محلی؛ افزایش هزینه‌های دفاعی؛ اصلاح قانون برای جلوگیری از خسارات سنگین ناشی از تبهکاری؛ ایجاد

محدودیت‌های مناسب برای سناتور‌ها و نمایندگان مجلس؛ تصویب لایحه‌ای برای در نظر گرفتن کنگره به عنوان کارفرمایی که مجبور باشد از همه قوانینی که شامل حال سایر کارفرمایان می‌شود، پیروی کند؛ کاهش تعداد کارکنان کمیته‌های مجلس و رساندن این تعداد به یک سوم؛ و تصویب لایحه‌ای که برای افزایش مالیات، موافقت ۶۰ درصد از اعضای کنگره لازم باشد.

من هم بسیاری از ماده‌های موجود در قرارداد را قبول داشتم. در همان زمان در حال بررسی لایحه ایجاد اصلاحات رفاهی؛ طرح حمایتی جدی‌تر در مورد کودکان؛ حذف حق وتو برای رئیس‌جمهور؛ و پایان دادن به قیومت‌های فدرالی بودم. علیرغم جاذبه‌هایی که در بسیاری از ماده‌های قرارداد به چشم می‌خورد، هسته اصلی آن، سندی ساده لوحانه و ریاکارانه بود. در دوازده سالی که پیش از رسیدن من به مقام ریاست جمهوری گذشت، جمهوریخواهان با حمایت تعداد اندکی از دموکرات‌های مجلس، میزان بدهی ملی را با کاهش مالیات‌ها و افزایش هزینه‌ها، چهاربرابر کردند. ولی پس از اینکه دموکرات‌ها موفق شدند از میزان کسر بودجه بکاهند، جمهوریخواهان از مجلس می‌خواستند که لایحه تراز بودجه را به تصویب برساند و در عین حال توصیه می‌کنند از میزان مالیات، به مقدار زیادی بکاهد و هزینه‌های دفاعی را افزایش دهد، بدون اینکه توضیح دهند برای ایجاد توازن، از چه منبعی به منظور تأمین بودجه استفاده شود! جمهوریخواهان قصد داشتند همان کاری را در دهه ۲۰۰۰ انجام دهند که در دهه ۱۹۸۰ انجام دادند، یعنی حذف ریاضیات از محاسبات! به قول یوگی برا: «این همان کثافت قبلی است، ولی در بسته‌بندی زیبا و جدید!»

جینگریچ نه تنها با این کار خود، خط مشی ملی تازه‌ای را برای مبارزات انتخاباتی ۱۹۹۴ جمهوریخواهان تعیین کرد، بلکه فهرستی را در اختیار آنان گذاشت که تحت عنوان «زیان: مکانیزم اصلی کنترل» منتشر شد. نیوت، ضمن به کار بردن واژه‌های متباین، در این جزوه توصیه کرده بود که القاب زیر، از صفاتی است که می‌توان به دموکرات‌ها نسبت داد: جاسوس، کلاهبردار، ضعیف‌النفس، فاسد، رشوه‌خوار، بحران‌ساز، پوسیده، خرابکار، شکست‌خورده، ریاکار، ناصالح، متزلزل، لیبرال،



دروغگو، احساساتی، سهل‌انگار، کوتاه‌بین، مریض، و خائن... جینگریچ معتقد بود که اگر بتواند این صفات را رایج سازد، موفق خواهد شد سالهای متمادی و طولانی، دموکراتها را "اعضای حزب اقلیت" جلوه دهد.

دموکراتها معتقد بودند که جمهوریخواهان اشتباهی فاحش در ارائه آن قرارداد مرتکب شده‌اند، بنابراین با مطرح کردن موضوع کاهش شدید در بودجه‌های آموزشی، بهداشتی و زیست‌محیطی و افزایش بودجه‌های دفاعی در متن قرار داد، حمله به آن را آغاز کردند. آنها حتی طرح نیوت را «قرارداد علیه آمریکا» نامیدند. کاملاً حق با دموکراتها بود، ولی حملات آنان، نتیجه مثبتی در پی نداشت. آمارهای پیش از انتخابات نشان می‌داد که عموم مردم، تنها دو موضوع را در مورد قرارداد می‌دانند: اینکه جمهوریخواهان طرحی را ارائه داده‌اند؛ و اینکه یکی از ماده‌های آن، مربوط به تراز بودجه است.

دموکراتها غیر از حمله به جمهوریخواهان، تصمیم به مبارزه با روشهای کهنه انتخاباتی در همه ایالات و مناطق کشور گرفتند. من هم از آنها حمایت کردم و آنچه می‌توانستم، انجام دادم، ولی در واقع کسی نمی‌دانست سرنوشت ما با توجه به قرارداد جمهوریخواهان، چه خواهد شد.

۳۰ سپتامبر، در آخرین روز سال مالی، سیزده لایحه دیگر را به مجلس ارائه دادیم و به تصویب رساندیم. این کار از سال ۱۹۴۸ به بعد، سابقه نداشت. همین لوایح، موجب کاهش کسر بودجه به میزان بی‌سابقه‌ای در دو دهه گذشته شد و در عین حال، سرمایه‌گذاری در امور آموزشی و سایر زمینه‌های مهم، افزایش یافت. دست‌آوردی مؤثر بود، ولی در این میان، اصلاحیه تراز بودجه، جذابیت دیگری داشت.

در ماه اکتبر نیز همچنان به پیروزیهای خود ادامه دادم و همین امر موجب افزایش بخت دموکراتها در انتخابات شد. تنها رویداد ناگوار، استعفای مایک اسپی، وزیر کشاورزی بود. جانت رینو خواستار دخالت مشاوران قضایی مستقل در رسیدگی به ادعاهای محافل سیاسی شد که اسپی را به خلافکاری، پذیرش هدیه و رشوه و نیز دریافت بلیت مسابقات ورزشی و رفتن به سفرهای غیرضروری متهم کرده بودند.

اعضای هیأت منصفه قاضی سنتل، یکی از فعالان جمهوریخواه به نام داند اسمالتز را مأمور بازجویی از اسپنی کردند. قلبم به درد آمد. مایک اسپنی در دوران سخت سال ۱۹۹۲، کمکهای زیادی به من کرد. او کرسی امن نمایندگی مجلس را، علیرغم دارا بودن آرای همه سفیدپوستان میسیسیپی به خاطر من ترک کرد و سرپرستی وزارت کشاورزی را به عنوان نخستین وزیر سیاهپوست این وزارتخانه، پذیرفت، وظایف خود را به نحو احسن انجام داد و معیارهای امنیت غذایی را بسیار بالا برد.

روز چهارم این ماه، نلسون ماندلا به کاخ سفید آمد تا با ما ملاقات کند. لبخندش، حتی روزهای تیره را نیز درخشان می‌کرد و من از ملاقات با او خوشحال بودم. کمیسیون مشترکی مسؤول بررسی امکانات ارتقاء روابط دو جانبه شد که ریاست آن را ال گور معاون ریاست جمهوری و تابو امبکی معاون و جانشین احتمالی ماندلا بر عهده داشتند. کمیسیون مشترک، نظریه‌ای را ارائه کرد که به درستی، روسیه را کشوری می‌دانست که می‌خواهد با سرزمینهایی که ایالات متحده در آنجا منافع زیادی داشت، از جمله آفریقای جنوبی، روابط سیاسی و تجاری برقرار کند. اگر دولت آشتی ماندلا در نیل به هدفی که برگزیده بود، موفق می‌شد، می‌توانست موجب سربلندی آفریقا و سایر کشورهایی شود که به تلاشهای مشابه برای حل مشکلات منطقه‌ای و جهانی اقدام کرده بودند. پیشنهادهایی برای کمک در زمینه‌های خانه‌سازی، برق و خدمات درمانی به شهروندان فقیر و روستاییان کم‌درآمد آفریقای جنوبی ارائه دادم و ران براون را مأمور رسیدگی به این امر کردم.

در همان زمان که با ماندلا ملاقات می‌کردم، سنا نیز به پیروی از مجلس نمایندگان به تصویب لوایحی پرداخت که از مجلس به آنها ارائه شده بود. مهمترین کاری که برای ایجاد اصلاحات آموزشی انجام داده بودم، در لایحه آموزش ابتدایی و متوسطه گنجانده شده بود. این لایحه به ارائه برنامه‌های درسی ضعیف و آسانتر از حد معمول برای دانش‌آموزان فقیر پایان می‌داد. اغلب اوقات، کودکان دارای زمینه‌های نامساعد را به کلاسهایی می‌فرستادند که آموزشهای ویژه می‌داد، نه به این دلیل که از ظرفیت یادگیری معمولی برخوردار نبودند، بلکه به دلیل تحصیل در مدارس ضعیف و دریافت کمکهای آموزشی بسیار اندک در خانه که

ناشی از فقر بود. من و دیک رایلی معتقد بودیم که با ایجاد کلاسهای کوچکتر و توجه بیشتر از سوی معلمان، می توان میزان یادگیری آنان را افزایش داد. لایحه همچنین دارای ماده‌ای بود که والدین را تشویق به فعالیت بیشتر در امور مدرسه می‌کرد و به آنها و فرزندانشان اجازه می‌داد غیر از مدرسه‌ای که در آن ثبت نام کرده بودند، بتوانند مدارس دیگری را نیز انتخاب کنند. با تصویب این لایحه اهداف انجمن آموزش ملی، به صورت قانون درمی‌آمد.

لایحه اصلاحات آموزشی، مهمترین دست‌آورد من در دو سال نخست فعالیت‌هایم بود. علیرغم افزایش کیفیت یادگیری و ایجاد فرصتهای آموزشی ارزان برای میلیونها آمریکایی در صورت اجرا، عده زیادی اطلاعات درستی درباره آن نداشتند. اصلاحات آموزشی، حمایت‌های گسترده‌ای را در هر دو حزب به دنبال داشت، به دلیل اینکه تصویب لایحه مربوط به آن، با مخالفت‌هایی روبرو شد و در نتیجه اخبار مربوط به آن در رسانه‌های همگانی مورد توجه قرار نگرفت.

نخستین هفته ماه را با این دست‌آورد به پایان رساندیم که میزان بیکاری به ۵/۹ درصد رسید که از سال ۱۹۹۰، پایین‌ترین سطح بود (این میزان هنگامی که من به کار مشغول شدم، بیشتر از ۷ درصد بود). همچنین ۴/۶ میلیون شغل تازه ایجاد شد. در اواخر همان ماه، میزان رشد اقتصادی در سه ماه سوم سال، به ۳/۴ درصد و میزان تورم به ۱/۶ درصد رسید. نفتا سهم زیادی در رشد اقتصادی داشت. صادرات کلی به مکزیک در طول سال ۱۹ درصد افزایش یافت که سهم صادرات اتومبیل و ماشین‌آلات، ۶۰۰ درصد بود.

روز ۷ اکتبر، دولت عراق تعداد زیادی از نظامیان خود را در فاصله دو و نیم مایلی مرز کویت مستقر کرد و احتمال آغاز جنگ دیگری را در خلیج، نشان داد. بلافاصله با کسب حمایت بین‌المللی، ۳۶۰۰۰ نیروی نظامی را به کویت ارسال کردم که ناوگان دریایی و هواپیماهای جنگنده نیز همراه آنان بودند. همچنین اهدافی را برای کوبیدن موشک‌های تام‌هاوک، تعیین کردم. انگلستان بلافاصله اعلام کرد که نیروهایش را به آنجا خواهد فرستاد. روز نهم اکتبر، کویتهای اغلب نیروهای خود را که شامل ۱۸۰۰۰ سرباز می‌شد، در مرز مستقر کردند. روز بعد، عراقیها که از

واکنش سریع و مقتدرانه ما شگفتزده شده بودند، اعلام کردند که از مرز کویت عقب خواهند نشست و ظرف یک ماه، لایحه به رسمیت شناختن حکومت کویت را به مجلس ارائه خواهند داد. دو روز پس از اینکه بحران موقت عراق خاتمه یافت، گروه‌های شبه‌نظامی پروتستان در ایرلند شمالی اعلام کردند که از IRA در پذیرش آتش‌بس کامل، پیروی خواهند کرد.

اخبار خوش در سومین هفته ماه اکتبر نیز همچنان به گوش می‌رسید، روز پانزدهم اکتبر، پرزیدنت آریستید به هاییتی بازگشت. سه روز بعد، اعلام کردم که پس از شانزده ماه مذاکرات سخت و مداوم با کره شمالی، در مورد متوقف ساختن عملیات تهدیدآمیز هسته‌ای در مرز با کره جنوبی، به توافق رسیده‌ایم. چهارچوب این طرح روز ۲۱ اکتبر توسط رؤسای هیأت‌های مذاکره‌کننده ما (باب گالوچی) و کره شمالی در ژنو به امضا رسید و کره شمالی موظف شد همه فعالیت‌های خود را در نیروگاه‌های هسته‌ای موجود خاتمه دهد؛ اجازه بازرسی از آنها را صادر کند؛ ۸۰۰۰ کشتی سوخت را به خارج از مرزهایش بفرستد؛ تسهیلات موجود هسته‌ای خود را از رده خارج سازد؛ و در مورد سوخت هسته‌ای تولید شده در گذشته، توضیح بدهد. در مقابل، ایالات متحده متعهد شد کمک سایر کشورهای جهان را برای ایجاد رآکتورهای هسته‌ای تولید آب شیرین که نتوان از چرخه سوخت آن سلاح اتمی تهیه کرد، خواستار شود؛ ۵۰۰۰۰۰ تن نفت خام در هر سال به آن کشور بدهد؛ موانع موجود بر سر راه روابط تجاری، سرمایه‌گذاری و سیاسی را کاهش دهد؛ و اطمینان رسمی و تضمین‌های لازم را برای خودداری از تهدیدات هسته‌ای علیه کره شمالی، به این کشور بدهد.

سه دولت پیشین ایالات متحده تلاش کرده بودند که برنامه هسته‌ای کره شمالی را تحت نظارت قرار دهند. امضای این توافقنامه، نتیجه کوشش‌های بدون وقفه و سخت‌وارن کریستوفر و باب گالوچی سفیر آمریکا، و تصمیم روشن و واضح ما برای این بود که اجازه ندهیم کره شمالی تبدیل به کشوری دارای قدرت هسته‌ای شود و یا قادر به فروش سلاح و سوخت هسته‌ای به کشورهای دیگر باشد.

پس از اینکه کاخ سفید را ترک کردم، ایالات متحده متوجه شد که کره شمالی در سال ۱۹۹۸، با تخطی از روح قرارداد، به اندازه کافی در

آزمایشگاه‌های خود اورانیوم غنی شده تهیه کرده است که بتواند یک یا دو بمب با آن بسازد. عده‌ای عقیده داشتند این اقدام، صحت قرارداد ۱۹۹۴ را زیر سؤال می‌برد، ولی توافق ما با آن کشور، بسیار گسترده‌تر از این امر بود. برنامه راکتور هسته‌ای کره شمالی، اگر اجرا می‌شد، به اندازه‌ای پلوتونیوم ایجاد می‌کرد که می‌توانست چندین بمب هسته‌ای در هر سال بسازد.

روز ۱۷ اکتبر، اسرائیل و اردن اعلام کردند که برای صلح، به توافق دست یافته‌اند. اسحاق رابین و ملک حسین مرا دعوت کردند تا شاهد مراسم امضای آن در روز ۲۶ اکتبر در مرز وادی عرب در دره رفح باشم. دعوت آنها را قبول کردم، با این امید که با استفاده از این سفر، به تلاش برای دستیابی به سایر اهداف ایالات متحده در خاورمیانه، ادامه بدهم. نخست در قاهره توقف کردم و همراه با پرزیدنت مبارک، به ملاقات عرفات رفتیم. هردو، عرفات را ترغیب کردیم که تلاش بیشتری برای مبارزه با تروریسم و به‌ویژه با حماس انجام دهد و به حل اختلافات با اسرائیل در مورد مسائلی بپردازد که منجر به تعویق تحویل اراضی مورد نظر، به فلسطینیان شده است.

روز بعد، شاهد برگزاری مراسم صلح بودم و از اسرائیلیها و اردنیها به دلیل تلاش برای دستیابی به صلح، سپاسگزاری کردم. روزی گرم و آفتابی بود. خورشید بر ماسه‌های خشک می‌تابید و چشم مرا می‌آزرد. به اندازه‌ای ناراحت شده بودم که اگر آندرو فرندلی - از همراهان ما - به کمک نمی‌آمد و عینک خود را به من نمی‌داد، کور می‌شدم و مراسم را نمی‌دیدم.

پس از پایان مراسم، من و هیلاری مسافتی کوتاه را همراه با ملک حسین و ملکه نور پیمودیم تا به ویلای آنها در عقبه رسیدیم. آن روز، سالگرد تولد هیلاری بود. کیک بزرگی را آماده کرده بودند که شمعهایی سحرآمیز داشت و هیلاری نمی‌توانست آنها را فوت و خاموش کند، بنابراین به شوخی گفت این امر نشانه آن است که ریه‌هایش با گذشت سالهای طولانی، به خوبی کار نمی‌کنند. ملک حسین و ملکه نور، هردو باهوش، مهربان و دوراندیش بودند. ملکه نور، فارغ‌التحصیل پرینستون و دختر مردی آمریکایی عرب‌تبار برجسته و مادری از اهالی سوئد بود.

حسین قامتی کوتاه و در عین حال عضلانی و محکم، لبخندی پیروزمندانه، رفتاری موقرانه، و نگاهی خردمندانه داشت. او در طول سلطنت خود، از سوءقصد های بسیاری جان سالم به در برده بود و به خوبی می دانست که پذیرفتن خطرات صلح با اسرائیل، بسیار بیشتر از انعکاس زیبایی ظاهری این اقدام است. ملک حسین و ملکه نور، از دوستان صمیمی ما شدند. در معاشرتهایمان، با توجه به ماجراهایی که تعریف می کردند، می خندیدیم و سختیهای مسؤولیت هایمان را به فراموشی می سپردیم. در سالهای بعد، نور برای گذراندن تعطیلات نزد ما می آمد و من نیز در مراسم تولد ملک حسین شرکت می کردم. نور و هیلاری دوستان خوبی برای یکدیگر و برکت زندگی من و حسین بودند. در انتهای آن روز، به لقب نخستین رییس جمهور آمریکا که در مجلس امان سخنرانی کرد، دست یافتم. در آن سخنرانی دنیای عرب را مورد خطاب قرار دادم و گفتم: «آمریکا از برخورد تفرقه انگیز و حادثه جویانه تمدنهای ما و شما، حمایت نمی کند. ما به دین اسلام، به سنتهای اسلام، به ایمان مسلمانان، به اعمال نیک آنان، به اجتماع و خانواده، احترام می گذاریم. بنابراین می توانیم با شناخت بیشتر مذهب، تمدن و افکار یکدیگر، با تفاهم به زندگی ادامه بدهیم...»

روز بعد، به دمشق پرواز کردم تا با پرزیدنت اسد دیدار کنم. در بیست سال گذشته، هیچ یک از رؤسای جمهور آمریکا به آنجا نرفته بود، زیرا سوریه از تروریستها حمایت می کرد و نیمی از لبنان را در اشغال نظامیان خود داشت. به اسد اطلاع دادم که معتقدم پیمان صلح سوریه و اسرائیل، باید بر اساس قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد منعقد شود و اگر این اقدام در کوتاه مدت صورت گیرد، با همه توان برای گسترش روابط سوریه و آمریکا اقدام خواهم کرد. با اکراه به سوریه رفته بودم، زیرا آن کشور از حزب الله و سایر گروه های ضد اسرائیلی حمایت می کرد، ولی در عین حال می دانستیم که بدون انعقاد قرارداد صلح میان سوریه و اسرائیل، ثبات و امنیت در منطقه وجود نخواهد داشت. ملاقات با اسد، هیچ تغییر عمده ای در شرایط بحرانی ایجاد نکرد، ولی به من تفهیم کرد که چگونه باید به برنامه هایمان ادامه بدهیم. واضح بود که باید صلح برقرار شود، ولی هنگامی که پیشنهاد کردم او به اسرائیل برود، با ساکنان آن کشور